

ابعاد اجتماعی اسلام

امام موسی صدر

امام موسی صدر :



- من حسینی که به رنج دیدگان اهتمام نوزد، نمی شناسم. به حسینی که شهید گریه می نامندش، ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم.
- سوگواری امام حسین، افراد خوار و ذلیل پرورش نمی دهد، گریه کننده پرورش نمی دهد. عزای امام حسین انسان هایی حسینی پرورش می دهد، انسان هایی که همانند امام حسین سکوت کردن در برابر ستمگر را رد می کنند ...
- اگر ما گریه کنیم، ولی در عین حال برای تضعیف اهداف امام حسین تلاش کنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی در صف باطل باشیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گواهی دروغ دهیم؛ اگر گریه کنیم، ولی به دشمنان کمک کنیم و به اختلاف و تفرقه در جامعه خود دامن زنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گناهمان بیشتر شود، در این صورت ما گریه می کنیم، ولی در عین حال حسین را نیز می کشیم، زیرا تلاش می کنیم هدف حسین را از بین ببریم که گران بهاتر از خود اوست.
- امام حسین خود را در برابر امتی دید که وجدانش به خواب رفته است: امتی سلطه پذیر و بزدل و طمع کار که نمی تواند حقوق خود را به دست آورد و حاکمان هرگونه که بخواهند با آن برخورد می کنند ... در برابر این واقعیت تلخ، امام حسین راهی برای بیدار کردن این وجدان ها و بازگرداندن خون سالم به رگ های افراد این امت نیافت، جز اینکه بزرگ ترین جان فشانی را رقم زند.

- سخنرانی امام صدر در دانشگاه داکار سنگال در تاریخ ۱۵ می ۱۹۶۷ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۵). امام موسی صدر در یک سفر شش ماهه به آفریقا ارتباط عمیقی با رؤسای جمهور و مقامات و اندیشمندان و مردم و لبنانی‌های مهاجر این کشورها برقرار کرد.



قبل از شروع سخنرانی لازم است سپاس خود را به مؤسسه دانشجویان مسلمان در داکار تقدیم کنم که با خلوص نیت امکان این دیدار را برای ما فراهم آورد. همچنین، از این دانشگاه محترم سپاسگزارم که تسهیلات لازم را برای برگزاری جلسه مهیا کردند. از دولت سنگال هم تشکر می‌کنم که در این ایام امکاناتی فراهم کرده است تا بتوانیم در مدت اقامتمان با برادران هم‌وطن خود (لبنانی‌ها) و برادران سنگالی ملاقات کنیم و به گفت‌وگوهای فرهنگی بپردازیم. امشب، در حقیقت، حسن ختام این دیدارهاست.

اما موضوع بحث ما در این دیدار؛ ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که چرا اسلام به مسائل اجتماعی اهتمام ویژه دارد و خود را درگیر امور اجتماعی می‌کند؟ آیا ممکن نیست اسلام تمام هم خود را با همه توان متوجه تعالیمی کند که در حوزه خاص ایمان و اخلاق و مسائل فردی است؟ آیا بهتر نیست دین اسلام فقط به تربیت فرد بسنده کند بی‌آنکه در حوزه اجتماع دخالتی داشته باشد؟

فرد و جامعه

در پاسخ به این سؤال باید گفت که اگر ما جوای حقیقت باشیم، درمی‌یابیم که فرد جزء حقیقی جامعه است. او به‌روشنی از جامعه تأثیر می‌پذیرد و بر جامعه نیز اثر می‌گذارد. آدمی، در تکوین خود، در زندگی، در فرهنگ خود، در برآوردن نیازهایش، در همه امور، جزئی از جامعه خویش است و از جامعه اثر می‌پذیرد. نمی‌توان فرد را در کانون همه توجهات قرار داد اما به اوضاع اجتماع بی‌توجه بود و از آن غفلت ورزید. نمی‌توان برای فرد و تربیت او برنامه‌ریزی کرد و، در عین حال، او را در جامعه‌ای رها کرد که با تعالیم و برنامه‌های مذکور سنخیت و تناسبی ندارد. پس اگر بخواهیم فرد صالح و مؤمن و شایسته باشد، غفلت از جامعه فرد به هیچ وجه مجاز نیست.

حقیقت این است که اسلام از زبان پیامبر خود می‌گوید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.» [۱] (مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم.) اما آیا مکارم اخلاقی فرد مصونیت دارد و می‌توان آن را در محیط و جامعه‌ای حفظ و صیانت کرد که با آن مکارم و آموزه‌های ایمانی و اعمال متعالی نامتناسب است؟ قطعاً نه. به نظر من تأثیرپذیری انسان از جامعه نیازی به برهان ندارد. بنابراین، اسلام که خواهان تربیت فرد است، تلاش می‌کند که برای او جامعه‌ای فراهم آورد که با تربیت و ایمان و اخلاق و کردار او، متناسب باشد. بدین سبب است که اسلام در امور جامعه دخالت می‌کند.

جامعه و شکل‌گیری آن

بدون شک اجتماع از افراد تشکیل می‌شود. اما آیا فقط وجود افراد برای تشکیل جامعه کافی است؟ هرگز. اگر هزار نفر انسان بدون ارتباط و تعامل و داد و ستد یا خرید و فروش در کنار هم قرار گیرند، جامعه‌ای تشکیل نشده است. پس تشکیل جامعه به وجود افرادی وابسته است که با تبادل توانایی‌های خود در کارها تعامل داشته باشند. هنگامی که یکی از

افراد جامعه چیزی می دهد و چیزی می گیرد، همین گونه دومی و سومی... جامعه شکل می گیرد، وگرنه جامعه ای پدید نخواهد آمد. بنیان جامعه بر مبادله و تعامل است. تعامل و مبادله میان افراد جامعه چگونه پدید می آید؟ پیدایش چنین ارتباطی سه علت دارد.

علت اول. تفاوت در شایستگی ها. همان گونه که شکل بدنی افراد مختلف انسان متفاوت است، انسان ها از لحاظ روحیات و استعدادها و توانایی های انسانی هم با یکدیگر متفاوت اند. این تفاوت ها موجب پیدایش تبادل و تعامل میان افراد می شود. برای مثال، دو ظرف آب را تصور کنید که اولی سردتر و شیرین تر از دومی است. اگر این دو ظرف را به گونه ای به یکدیگر متصل کنید، آب سرد فوراً از آب گرم گرما می گیرد و آب گرم از آب سرد سرما دریافت می کند. از این طریق میان این دو ظرف آب مبادله ای صورت می گیرد. اما اگر دمای این دو ظرف آب یکسان باشد، میان آن ها تبادل حرارت صورت نخواهد گرفت. بنابراین، تبادل داد و ستدی است که اساس تشکیل جوامع است و به سبب تفاوت توانایی ها و استعدادها حاصل می شود.

علت دوم. بشر اهداف و منافع و غایاتی پیش روی خود دارد که عظیم تر و گسترده تر از توانایی های فرد است و فرد به تنهایی نمی تواند به آن ها دست یابد. بنابراین، آدمی برای کسب توانایی بیشتر و نیل به این اهداف و دستیابی به آن غایات به همکاری دیگران نیازمند است.

علت سوم. انسان در مسیر زندگی با خطرها و دشمنان و تنگنایی روبه روست که غلبه بر آن ها از توانایی های فردی او فراتر است و یک فرد تن ها، بدون همکاری و مساعدت دیگران، امکان پیروزی بر این مشکلات و مبارزه با دشمنان و دفاع از خویش را ندارد.

این سه علت، یعنی تفاوت در استعدادها و وجود اهداف و مصالحی که نیل به آن ها فراتر از ظرفیت فرد است و نیز آسیب ها و تنگنای قوی تر از توان فرد، بشر را به سوی تشکیل جامعه سوق می دهد. این علت های سه گانه از ابتدای خلقت با انسان بوده است. لذا، مدنیت یا گرایش انسان به تشکیل جوامع امری طبیعی و بنیادی است، چراکه علت آن در نهاد آدمی نهفته است. برداشت من این است که شاید این نظر مشهور که می گوید انسان ذاتاً اجتماعی و مدنی الطبع است، نتیجه این علل سه گانه باشد. البته، ممکن است عوامل دیگری هم در کار باشند.

این مطلب را بیان کردم تا به این نکته برسیم که تمایل و احساس انسان برای تشکیل جامعه به معنی گرایش به تعامل و دادوستد است؛ به معنی میل و رغبت به ایفای وظیفه (یعنی حقی که دیگران بر تو دارند) و گرفتن حقوق (یعنی وظایف دیگران در قبال تو) است. این همان حسی است که آن را شعور مدنی یا حس تعامل یا میل به دادوستد می نامیم. این حس، در بشر، اصیل و ذاتی و طبیعی است و اسلام در برخورد با این احساس طبیعی انسان تلاش می کند ریشه های آن را بشناسد و آن را ژرفا بخشد.

اصالت جامعه

اولاً، احساس یا گرایش به زندگی اجتماعی در انسان وجود دارد. اما اسلام فلسفه ای برای آن مطرح می کند تا در جان انسان عمق یابد. ثانیاً، اسلام این گرایش را مقدس می شمارد و به آن زیبایی می بخشد. ثالثاً، اسلام با تعالیم خود این

گرایش را استحکام می‌بخشد و برای آن چارچوب‌ها و موازین و معیارهایی تعیین و برای جوامع دینی ساختار و شاکله گسترده‌ای ترسیم می‌کند.

بنابراین، درمورد این سه نکته بحث می‌کنیم: حس و گرایش به زندگی اجتماعی در بشر وجود دارد. اما اسلام چگونه این احساس را عمق می‌بخشد و چگونه آن را تقدیس می‌کند و چگونه به آن استقرار و ثبات می‌بخشد.

نکته اول. اسلام چگونه این گرایش را عمق می‌بخشد؟ مثال می‌زنیم. برای تربیت فرزند خود، گاه به او می‌گوییم: دروغ نگو. کودک را مخاطب قرار می‌دهیم و او را از انجام دادن کاری بازمی‌داریم. این نوع تربیت سطحی است. ولی اگر کودک را از زشتی دروغ آگاه کنیم، یعنی خواسته خود را با دلیل همراه کنیم و بگوییم: دروغ نگو، زیرا دروغ‌گویی عملی ناپسند و نامطلوب است، تأثیرش عمیق‌تر است. اما ممکن است فضای سالمی فراهم آوریم که در آن اصولاً نیازی به دروغ‌گویی نباشد و کودک اگر دروغ بگوید احساس از خودبیگانگی کند. این نوع تربیت عمیق‌تر و قوی‌تر از انواع پیش‌گفته است.

حال به بحث خود برمی‌گردیم تا ببینیم اسلام چگونه گرایش انسان را به تشکیل جوامع عمق می‌بخشد. این گونه نیست که اسلام فقط به انسان توصیه کند که به تعهدات خود عمل کند یا با دیگران دادوستد داشته باشد یا امانت‌دار باشد، بلکه، علاوه بر آن، کوشش می‌کند تا از جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند، تصویر روشنی ارائه کند. به انسان می‌گوید: ای آدمی، جهانی که در آن زندگی می‌کنی و آنچه محیط زندگی تو را تشکیل می‌دهد و بیشترین تأثیرها را بر تو می‌گذارد، جهانی است منظم، همه‌چیز در آن به اندازه است و هر جزئی از اجزای عالم نقش و وظیفه وجودی خود را به‌طور دقیق و متقن ایفا می‌کند. پس اگر می‌خواهی هماهنگ با این جهان، در این جهان زندگی کنی، باید منظم و دقیق و امانت‌دار باشی و وظایف خود را خوب ادا کنی. در قرآن کریم چنین آمده است: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» [۲] این کدام میزان است؟ میزان حقیقی، یعنی عدالت در آفرینش و دقت در آفرینش. همچنین، قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» [۳]

پس همه‌چیز دقیق و درست و منظم است، و آسمان را برافراشت و میزان را وضع کرد. چرا؟ برای اینکه شما از میزان عدالت خارج نشوید. من می‌گویم: هستی منظم است و در محدوده میزان ادای امانت می‌کند، یعنی انسان‌هایی که در این جهان زندگی می‌کنند، در ترازوی عدالت دقیق هستند و کم نمی‌گذارند. یعنی آنچه می‌دهند کمتر از آن چیزی نیست که می‌ستانند و در نظام ظلم نمی‌کنند. بنابراین، راهی که اسلام برای تعمیق این احساس در پیش می‌گیرد این است که هستی منظم است و عطا می‌کند و نیز دقیق است.

پس تو ای انسان، اگر می‌خواهی با این جهان هماهنگ باشی، باید دقیق و منظم باشی. لذا دین برای آدمی اوضاعی فراهم می‌آورد که احساس او به ضرورت وفاداری و ادای امانت، از ریشه‌هایی سرچشمه می‌گیرد که از آسمان تا زمین امتداد دارد. و این خواسته‌ای سطحی و رفتاری صوری نیست، بلکه عملی است که بر این ریشه‌های عمیق استوار است. دین این گونه احساس آدمی را به ضرورت ایفای وظایف و درخواست حقوقش، یعنی تشکیل اجتماعات، عمق می‌بخشد.

نکته دوم. اسلام می‌کوشد تا احساس بشر را به مدنیت (حقوق و وظایف یا اخذ و عطا) تقدس بخشد. چگونه اسلام به این احساس رنگ تقدس می‌زند؟ از چند طریق.

طریق اول: عطا و دهش از نظر اسلام از وظایف دینی است. متقین چه کسانی هستند؟ قرآن، در نخستین آیات سوره بقره،

آنان را چنین وصف می‌کند که به پنج اصل پایبندند: به غیب ایمان دارند (اصل اول) و نماز به پا می‌دارند (اصل دوم) و از رزق و روزی خود انفاق می‌کنند (اصل سوم) و به آنچه بر تو و بر پیامبران پیشین نازل شده ایمان دارند (اصل چهارم) و به آخرت یقین دارند (اصل پنجم).

اصل سوم از این اصول این است که از هرچه روزی آنان شده است، انفاق می‌کنند. کلمه انفاق فقط به پرداخت مال اطلاق نمی‌شود، بلکه بخشش از همه روزی‌هاست و معنای آن عطا و بخشیدن است. یعنی مؤمن باتقوا کسی است که از علم و مقام و مهارت و توانایی‌ها و از همه چیز خود عطا می‌کند. آن که بخشش می‌کند باتقواست. پس عطا که یکی از عوامل تشکیل‌دهنده جامعه است، جزئی از تقواست. بنابراین، ایفای وظیفه اجتماعی و فعالیت اجتماعی وظیفه دینی اصیل به شمار می‌رود.

باید دانست که تعبیر به انفاق با تعبیر به صدقه متفاوت است. آنچه مرد به همسرش می‌دهد، انفاق به حساب می‌آید و این حق است نه سخاوت و کرم، ایفای وظیفه است. اسلام به عطا رنگ و وظیفه و وجوب می‌دهد و به آن قداست می‌بخشد. همین‌طور ملاحظه می‌فرمایید که آنچه فرد به جامعه می‌دهد، حقی است که جامعه بر گردن او دارد. انسان به جامعه می‌بخشد. این حقوق جامعه است بر گردن او. از جامعه می‌گیرد و این حق اوست برعهده جامعه؛ حقوق و وظایف یا اخذ و عطا.

انسان حقوق جامعه را می‌پردازد و آن را ادا می‌کند. بنابراین، می‌توان هر ایفای وظیفه‌ای را ادای امانت شمرد. کسی که ادای امانت می‌کند، حقوق مردم را به‌طور کامل و بدون کم‌وکاست می‌پردازد. هرچه بر او واجب است، ادا می‌کند، یعنی امانت‌داری می‌کند. لذا می‌توان عطا را، که رکن اساسی تشکیل جوامع است، ادای امانت دانست.

اینک به قداستی که در این کلمه نهفته است، برمی‌گردیم. ادای امانت؛ این واژه چه زیباست و چه ویژگی‌هایی به انسان اختصاص می‌دهد. اینجاست که معنای این آیه کریمه برای ما روشن می‌شود. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ.» [۴]

انسان تنها موجودی است که توانست ادای امانت کند و بار امانت را بر دوش بکشد و در اینجا به طریق دوم می‌رسیم.

طریق دوم: چرا در قرآن کریم از نقش طبیعی خورشید و ماه و سایر اجزای هستی به سجود و تسبیح و صلاه تعبیر می‌شود، ولی از نقش آن‌ها تعبیر به امانت نمی‌شود؟ زیرا امانت امری است اختیاری و تنها انسان است که وظایف خویش را با اختیار کامل انجام می‌دهد، در حالی که خورشید و ماه و بقیه اجزای هستی وظایف خود را نه به حکم اراده بلکه بدون اختیار انجام می‌دهند. آن‌ها به سوی ایفای وظیفه رانده می‌شوند و به کار گرفته می‌شوند. آدمی تنها موجود مختار است و، بدین سبب، از عمل او به ادای امانت تعبیر می‌شود. بنابراین، دهش و عطای انسان انفاق و انفاق یکی از صفات پنجگانه متقیان است. امانت‌داری و ادای امانت واجب است و، بدین‌سان، در این اصطلاح و تعبیراتی نظیر آن و در عطا رنگ قداست را مشاهده می‌کنیم.

همچنین، در تفسیرهای دینی، این سخن را می‌بینیم که «مردم همه عیال خدایند و محبوب‌ترین مردم نزد خدا کسی است که سود بیشتری از او به عیال خدا (مردم) برسد.» [۵] پس عطا کردن به جامعه، سود رساندن به عیال‌الله است و، در نتیجه، موجب قرب پروردگار. به این نتیجه می‌رسیم که به‌طور خلاصه، اسلام پیوندهای اجتماعی را مقدس و عبادت می‌داند.

طریق سوم: اسلام این پیوندها را تثبیت می‌کند و برای آن‌ها خطوط و موازینی قرار می‌دهد. این موضوع را در مجموعه تعالیم اسلام صریح و واضح می‌بینیم. اینک نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنم، ولی فعلاً مجال بحث مفصل در این زمینه وجود ندارد. شما می‌دانید که دین عرصه‌های گوناگونی دارد، از جمله:

۱. عرصه فرهنگی، یعنی مفاهیم و تفاسیری که اسلام از پدیده‌ها و اشیا به دست می‌دهد.

۲. عرصه ایمان، یعنی اعتقاد به خدا و روز آخرت و نبوت.

۳. عرصه احکام، یعنی واجبات و محرمات، درست و نادرست، جایز و غیرجایز.

۴. عرصه اخلاق و صفات و فضایل.

این چهار عرصه وجود دارد و ما مشاهده می‌کنیم که در همه این چهار عرصه، به وضوح، به روابط اجتماعی اهمیت داده می‌شود.

در حوزه فرهنگی و مفاهیم به تفسیر اسلام از جامعه می‌نگریم و می‌بینیم که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.» [۶] افراد جامعه را برادر می‌داند و با این روش می‌خواهد میان افراد جامعه خویشاوندی و پیوندهای عاطفی و منطقی ایجاد کند. سپس، در این معنا مبالغه می‌کند و از حد برادری فراتر می‌رود و می‌فرماید: «مؤمن برادر مؤمن است و همچون جسم واحدند، که هرگاه عضوی به درد آید، آن درد در دیگر اعضای جسم نیز ظاهر می‌شود.» [۷] اعضای جامعه را به اجزای بدن تشبیه می‌کند و این معنا در بسیاری از آیات قرآن دیده می‌شود. در این آیات از افراد به «بعض» تعبیر می‌شود.

می‌دانیم که در اصطلاح منطق، دو کلمه «بعض» و «فرد» با یکدیگر متفاوت‌اند. «بعض» جزء یا قطعه‌ای از شیء است، ولی فرد واحدی مستقل و مجزاست. همچنین، در تعالیم قرآنی می‌بینید که از «اموال» به «اموالکم» تعبیر می‌شود؛ به صورت جمع: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ.» [۸] یعنی همه اموال متعلق به همه شماست و به مال همه تعبیر می‌شود. «بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ» و «أَوْفُوا بِعُقُودِكُمْ» یعنی آنان را قطعه واحدی به حساب می‌آورد که دارای اجزای متعدد است. پس تفسیر اسلام از جامعه و مفهومی که از جامعه به دست می‌دهد، برادری و به مانند پیکر واحد بودن است. این در حوزه فرهنگ.

در عرصه ایمان و عقیده می‌بینید که اسلام در اصول دین امر به اجتهاد می‌کند، یعنی می‌فرماید مسلمان کسی است که یگانگی خدا را با دلیل و منطق می‌پذیرد و ایمان سنتی و وراثتی کفایت نمی‌کند. چرا اسلام بر این نکته اصرار دارد و از ما می‌خواهد که اصول دین را عمیقاً درک کنیم؟ اسلام از ما این را می‌خواهد تا با ایمان خود زندگی کنیم. این چه فایده‌ای دارد؟ ایمان به خدای یکتا معنایش این است که چون خدا یکتاست و از داشتن فرزند و والدین و هم‌تا و نزدیکان و خویشاوند مبراست، همه افراد بشر نزد او برابرند، همچون دندانه‌های شانه. وقتی که انسان‌ها مساوی باشند، همکاری میان آنان آسان می‌شود. چه، در آن صورت، کسی بر دیگران برتری ندارد یا بی‌نیاز از دیگران نیست تا تعاون و همکاری صورت نگیرد، بلکه هر فرد نیازمند به دیگران است. پس قبول این مسئله که افراد بشر با یکدیگر مساوی هستند، تعاون و دادوستد را تسهیل می‌کند. در این صورت در میان انسان‌ها بی‌نیاز کامل یا نیازمند کامل پیدا نمی‌شود، بلکه هر شخصی از

بعضی جهات غنی و از دیگر جهات نیازمند است. بنابراین، هم عطا می‌کند هم می‌گیرد. در حالی که اگر گمان کنیم که بعضی از انسان‌ها از دیگران بی‌نیازند، تعاون و همکاری مشکل می‌شود. از طرف دیگر، وقتی بپذیریم که انسان‌ها قدیس و مصون از خطا نیستند، پذیرفته‌ایم که هر فردی در معرض اشتباه است و نیاز به مشورت دارد. و این امر همفکری میان انسان‌ها را پی می‌ریزد. پس انسان به همفکری و همکاری اجتماعی نیازمند است و این نتیجه ایمان به تساوی افراد بشر است. به همین ترتیب، وقتی بگوییم که همه حرکات و فعالیت‌های ما منبعث از خدای یکتاست، از وحدت مبدأ و هماهنگی حرکت‌ها چیزی حاصل می‌شود که تعاون میان انسان‌ها را تسهیل می‌کند.

این مفهوم با چند تعبیر تصریح می‌شود. خدا یکی است و او همه را خلق کرده است و انسان‌ها همه از یک پدر و مادرند، پس با هم برادرند و سرنوشتشان یکی است: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.» پس آغاز و انجام و مسیر حرکت یکی است و این روند همکاری و هماهنگی و ایجاد جوامع را آسان می‌سازد. این‌ها بعضی از مسائلی است که به بشر باز می‌گردد. پس میان افراد انسان امتیاز و تفاوتی وجود ندارد. تفاوت در استعدادها و قابلیت‌هاست نه برتری بعضی بر دیگران.

در همین جا مایلیم جمله معروفی را به برادران یادآور شوم. گاه گفته می‌شود که اگر انسان به قرآن رجوع کند می‌بیند که قرآن به برتری بعضی از آدمیان بر دیگران اعتراف دارد و به این آیه استناد می‌کنند: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.» [۹]

گویند اسلام به برتری بعضی از انسان‌ها بر دیگران اذعان دارد و این مطلب با سخنان شما که می‌گویید: «مردم مانند دندان‌های شانه مساوی‌اند» سازگار نیست. ولی وقتی معنی آیه و قرائن آن را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که آیه در صد آن نیست که رجحان و تقدم و برتری بعضی از انسان‌ها را بر دیگران ثابت کند، بلکه آنچه را ما در مورد تفاوت در قابلیت‌ها گفتیم، در نظر دارد.

هر انسانی در تخصص خود از دیگران برتر است. مهندس در تخصص خود بر دیگران برتری دارد. پزشک در علم پزشکی از مریض برتر است. عالم دینی در تخصص خویش از پرسشگران بالاتر است. پزشک در آنچه بر دیگران برتری دارد، یعنی در تخصص خود، سایر افراد را رهبری می‌کند و دیگران در حوزه تخصصی او از او تبعیت می‌کنند. در حالی که همان پزشک که در تخصص خود مرا رهبری می‌کند، در تخصص من مطیع من است. هر دوی ما در حوزه تخصص مهندس مطیع اویم و هر سه نفر ما در حوزه تخصص حقوقدان از او اطاعت می‌کنیم و هر چهار نفر در حوزه تخصص بازرگان و کشاورز از آنان پیروی می‌کنیم. بنابراین، بعضی از شما را در حوزه تخصصی بر دیگران برتری دادیم: «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا.» این، معنای تفاوت در تخصص است. لذا، افراد بشر با هم برابرند، همچون دندان‌های شانه. تفاوت در لیاقت‌هاست و این، همکاری میان افراد جامعه را تسهیل و تثبیت می‌کند.

ایمان به عدالت خداوند به کمال خداوند و به بخشندگی و مهربانی اوست. خداوند است که جامع صفات کمالیه است. خدا رحیم و رؤوف و مهربان و عادل و عالم است. او مخلوقات را آفریده و صفات خود را در آن‌ها منعکس کرده و این امری طبیعی است؛ انسجام میان علت و معلول و تناسب میان علت و معلول.

معلول همواره به شکل علت است و این اصل دومی را ایجاد می‌کند. این اصل می‌گوید: انسان ذاتاً پاک است. در میان انسان‌ها فرد پست و کسی که نتوان او را اصلاح کرد یا نتوان با وی همکاری کرد، وجود ندارد. اگر چنین شخصی یافت شود، در میان مخلوقات، استثناست. این امر تعاون را برای انسان‌ها آسان می‌کند و به ایشان اجازه می‌دهد که دست خود را برای همکاری به سوی هر انسان دیگری دراز کنند، و این فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده است: «فَطَرَتَ اللَّهُ

بنابراین، ایمان به خدای یکتا تسهیل کننده است و ایمان به عدالتِ خالق تسهیل کننده است و ایمان به روز حساب و معاد انسان را وامی دارد تا احساس مسئولیت دقیق داشته باشد و در قبال جامعه خود احساس وظیفه دینی کند. عضو این جامعه، هنگامی که عطا می کند، هرگز کم و کاست روانمی دارد. پس می بینیم که آموزه های حوزه فرهنگ مفهوم زیبایی به جامعه داده و عرصه ایمان راه صحیحی برای تشکیل جوامع ایجاد کرده است.

در حوزه احکام مباحث بسیاری مطرح شده که به شئون جامعه اختصاص دارد. اینک برخی از آن ها را درباره تشکیل جوامع بیان می داریم. ملاحظه می کنید که اسلام چگونه پیوندها را تأیید و مستحکم می کند. در خانواده روابط میان زن و شوهر را تقدیس می کند و آن را وظیفه ای مقدس می داند که فوق آن وظیفه ای نیست و ازدواج را از ساختن مسجد برتر می داند و قطع پیوند زناشویی و کوتاهی در ادای وظایف زندگی مشترک را معصیتی فراتر از کوتاهی در ساختن مسجد به شمار می آورد. پس پیوند میان زن و شوهر مقدس است و استوار.

بعد، پیوند میان فرزندان و والدین را تقدیس می کند و آن را وظیفه ای قریب به اطاعت از خداوند می داند. شما ده ها آیه از آیات قرآن را می بینید که پس از اطاعت پروردگار، نیکی به پدر و مادر را یادآوری می کند. این از زن و شوهر و، سپس، فرزندان و والدین. همچنین، اسلام صله رحم را واجب و قطع رابطه با خویشاوندان را حرام می داند و، بدین سان، پیوند میان خانواده ها را مستحکم می کند.

به روابط همسایگی نیز وارد می شود. در مورد همسایه توصیه و تأکید خاص دارد. حضرت علیع می فرماید: «پیامبر همواره ما را به رعایت حال همسایگان سفارش می کرد، تا جایی که تصور کردیم برای همسایه حق ارث منظور می شود.» [۱۱] سفارش آن حضرت در مورد همسایه کمتر از خویشاوندان نیست. او همسایه را چنین وصف می کند که همسایه کسی است که میان تو و او چهل خانه فاصله است. [۱۲] معنای این سخن این است که مردم یک منطقه به طور کامل همه همسایه یکدیگرند. این تلاش برای تقویت و استحکام روابط است.

اسلام در تعلیمات خود تأکید می کند که مسئولیت مردم هر سرزمینی مسئولیتی است مشترک. پس اگر در منطقه ای کسی بر اثر فقر و گرسنگی یا بیماری از دنیا رفت، خداوند به این منطقه التفاتی نمی کند. بنابراین، در هر منطقه هر فرد در قبال افراد مسئول است و تخلف از این وظایف نزد خدا پذیرفته نیست. «کسی که شب سیر بخوابد و همسایه وی گرسنه باشد، ایمان به خدا و معاد ندارد» و، بدین طریق، پیوند میان افراد جامعه را به شدت محکم می کند. سپس جلوتر می رود و کناره گیری از مردم و جامعه را تحریم می کند.

اسلام آزار و ظلم و غیبت و افترا و هر آنچه را موجب تضعیف پیوندهای اجتماعی و دور شدن افراد جامعه از یکدیگر می شود، تحریم می کند.

در عبادات ملاحظه می شود که اسلام اهتمام کاملی دارد به اینکه هر عبادتی رنگ اجتماعی داشته باشد. شاید بدانید که

نماز در ابتدا به صورت جماعت بود و بعد به مسلمانان اجازه داده شد که آن را به صورت فردی هم بخوانند. پس نماز، در طبیعت خود، به صورت جماعت است. همچنین، مسلمانان را به سوی قبله واحدی فرا می‌خواند و به نماز چهره‌ای اجتماعی می‌بخشد. زمان نماز یکی است، قبله یکی است و بهترین مکان مسجد و بهترین طریق نماز جماعت است. روزه ماه رمضان عبادت اجتماعی است.

در حج هم، همان‌طور که می‌دانید، انبوه مردم با لباس واحد، در حرکات یکسان، در زمان واحد، با روش و حالات یکسان، اعمال واجب حج را ادا می‌کنند. چه زیباست این عبادت و چه بسیار است جنبه‌های اجتماعی آن.

زکات هم، در همه انواع خود، تکلیفی اجتماعی است. برادران، زکات با مالیاتی که حکومت اسلامی در زمان خود وضع و آن را الزامی می‌کند، فرق دارد. زکات و صدقات، آن‌گونه که از آیه کریمه به دست می‌آید، فرایضی هستند که برای حل مشکل اختلاف طبقاتی وضع شده‌اند، نه برای تأمین خزانه دولت و پرداخت حقوق کارمندان و کارهای دیگر. زکات برای این است که طبقات مختلف، با روش‌های متناسب با زمان، از نظر مادی به یکدیگر نزدیک شوند. امر به معروف و نهی از منکر نیز رکن اساسی برای همکاری اجتماعی و همبستگی افراد جامعه است، چرا که «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.» در این مجال سخن گفتن درباره عبادات به صورت گسترده ممکن نیست و کمی وقت اجازه نمی‌دهد.

پس از فرهنگ و ایمان و احکام، اینک به حوزه اخلاق می‌پردازیم. به منظور ایجاد حسی گسترده در انسان و اینکه او وسیع‌تر از نفس خود است، رهنمودهای فراوان و آموزه‌های مکرری دیده می‌شود. اسلام در آموزه‌های تربیتی خود می‌خواهد به فرد این حقیقت را بباوراند که تو تنها نیستی، بلکه جزئی از جامعه انسانی هستی. لذا، این باور را در تعلیمات اخلاقی خود استحکام می‌بخشد. پس، در چارچوب‌های اخلاقی، همکاری افراد با یکدیگر آسان می‌شود.

بیان همه فضایل اخلاقی در یک سخنرانی ممکن نیست، لذا به ذکر برخی موارد بسنده می‌کنیم. از جمله اخلاق حسنه مردم‌دوستی و کرم و تواضع و حسن ظن و حسن معاشرت و صداقت و کمک به ضعیف و سوادآموزی و احترام به بزرگ‌تر و ترحم به کوچک‌تر و با صدای بلند سلام کردن و خوش‌رویی و کتمان اندوه و عیادت بیماران و ادب حضور و قدردانی از صالحان و نکوهش فاسدان و حیا و عفو و عذرپذیری و قبول فداکاری و خدمت به دوست و سخن گفتن با افراد ناشنوا بدون اظهار خستگی و باز کردن مکان برای نشستن دیگران در مجالس و هزاران رفتار دیگر از این‌گونه است، که هر یک از این‌ها گرایش و رغبت انسان را برای توسعه و تعالی تقویت می‌کند و همکاری و محبت میان افراد جامعه را برمی‌انگیزاند و موجب استحکام پیوندهای اجتماعی می‌گردد. اگر خواسته باشیم به تفصیل و توضیح احکامی بپردازیم که به شئون اجتماعی اختصاص دارد، ناچار باید نصف فقه اسلام را بیان کنیم که از باب معاملات و باب سیاست تشکیل می‌شود.

این ابواب، اگر بخش اعظم فقه نباشد، قطعاً نیمی از آن است، و برای تنظیم و تعیین حدود و ثغور مسائل مختلفی همچون قوانین خانواده و قوانین مدنی و نظایر آن آمده است. برای بیان این مهم نیز سخنرانی‌های متعدد لازم است.

جامعه ساخته انسان

اسلامی که احساس مدنیت را در انسان عمق می‌بخشد و این احساس را تقدیس می‌کند و آن را مستحکم می‌خواهد، قبل از همه این‌ها، تلاش می‌کند که در فرد بینشی به جامعه ایجاد کند. می‌خواهد روشن کند که‌ای انسان، جامعه ساخته دست توست، از مخلوقاتِ توست و چیزی نیست که از بیرون بر تو تحمیل شده باشد. این مسئله‌ای اساسی است. انسان وقتی احساس کند که خود او سازنده جامعه است، می‌تواند باعث توسعه جامعه خود شود و طبق برنامه مشخصی تعامل کند. این مطلب در پاره‌ای از آیات قرآن کریم بیان شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [۱۳]

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ.» [۱۴]

بدین‌سان، در بسیاری از آیات، قطعیت این مطلب را می‌یابیم که آنچه در جامعه دیده می‌شود حاصل عملکرد مجموعه‌ها و سازمان‌هاست و سازمان‌ها ساخته دست انسان و در گرو اشاره انسان است و از ساخته‌های انسان است و آن‌که جوامع را می‌سازد، انسان است. لذا اسلام، پس از آنکه به این اعتقاد قداست و ژرفا و استحکام می‌بخشد، امکاناتی فراهم می‌آورد تا این مبانی در حوزه تربیت اجرا شود، به‌طوری که انسان جامعه را به‌گونه‌ای تشکیل دهد که می‌خواهد و این‌گونه برداشت نکند که نظام جامعه حاصل اراده خداست، که بر من و امثال من تحمیل شده است، پس باید مطیع این خواست و اراده باشیم. هرگز، هیچ اثری از این تفکر در اسلام دیده نمی‌شود و جوامع ساخته بشر است.

اسلام و تحول

مطلب آخر پاسخ این سؤال است که تو می‌گویی اسلام می‌خواهد از فرد صیانت کند، لذا به جامعه اهتمام می‌ورزد و اصولی کلی برای تشکیل جوامع ترسیم می‌کند. چگونه می‌توان مشکل تحول و پیشرفت را حل کرد؟ همان‌طور که می‌دانیم، جامعه به میزان پیشرفت بشریت و اعتلای سطح فرهنگ آن توسعه می‌یابد. از آنجا که تعالیم دینی ثابت است، چگونه دین می‌تواند با تحول و توسعه جوامع هماهنگ باشد؟

برای پاسخ‌گویی به این سؤال لازم است قبلاً سؤال دیگری مطرح کنیم: پیشرفت چیست؟ آیا پیشرفت از آفریدن چیزی جدید در دنیا به وجود می‌آید؟ یا با نبود شدن چیزی که وجود دارد ایجاد می‌شود؟ چنین نیست. نه چیزی پدید می‌آید و نه چیزی ناپدید می‌شود.

تحول عبارت است از تعامل بین انسان و جهان. بشر همواره در حال تجربه است. او مطالعه و تفکر می‌کند و چیز جدیدی کشف می‌کند. وقتی چیزی کشف کرد آن را به کار می‌گیرد. در نتیجه، زندگی و جامعه خویش را متحول می‌کند. برق و قوانین آن را می‌شناسد و با تسخیر آن موجب ترقی جامعه خویش می‌شود. پس تحول و توسعه عبارت است از کنش و واکنش نوبه‌نو یا تفاعل مستمر بین انسان و جهان. چیز جدیدی پدید نمی‌آید. آنچه پدید می‌آید فقط کنش و واکنش جدید و قرائت و برداشت جدید از هستی و تعمق نو در کتاب آفرینش است. این است معنای پیشرفت و توسعه.

از دیدگاه اسلام، قرآن کلام خداوند است و کلامی است که دانش‌گوینده آن حدی ندارد، زیرا گوینده آن خود خداست که علم او بی‌نهایت است. علم الهی محدود به عصر خاص یا قرن و دوره خاص نیست، بلکه او همه‌چیز را می‌داند. ظاهر و باطن همه را می‌داند. دانش انسان را در قرون گذشته و در قرن‌های آینده می‌داند. خدای سبحان بلندمرتبه همه‌چیز را می‌داند. پس وقتی می‌دانیم که دانش‌گوینده حد و مرزی ندارد، می‌توانیم در هر زمانی از کلام خدا چیز جدیدی کشف و درک کنیم، همان‌گونه که شما می‌توانید از هستی مفهوم جدیدی درک کنید.

آیا هستی امروز نسبت به جهانی که در هزار سال یا پنج هزار سال پیش بوده، تغییر کرده است. هستی همان هستی است، ولی شما چیز جدیدی دریافته‌ای و آن را به شکل جدیدی بررسی کرده‌ای. چنین است قرآن کلام خدا. شما حق دارید به قدر توان خویش در این کتاب تفکر و تعمق کنید. دیروز از قرآن چیزی می‌فهمیدید و امروز چیز دیگری درمی‌یابید. می‌توانید در کتاب خدا تفکر و تعمق کنید، همان‌گونه که در هستی تفکر و تعمق می‌کنید. باید دانست که در مقابل ما سه عامل وجود دارد: «انسان» و «هستی»، که پیشرفت جوامع حاصل کنش و واکنش آنهاست و عنصر سومی که در مقابل ماست، «کلام الله» است. شما می‌توانید همان‌گونه که با هستی (جهان یا کون) تعامل دارید، با قرآن هم تفاعل و تعامل داشته باشید. بدین ترتیب، میان شما و جهان و پیشرفت جوامع شما و کلام خدا نوعی هماهنگی منسجم و منظم وجود دارد. فرصت آن نیست که در مورد برداشتهای جدید از کلمات خدا مثال‌هایی ذکر کنم. سخن به درازا می‌کشد.

بنابراین، اسلام قادر است تعلیمات و اصولی کلی برای تشکیل جوامع ارائه کند که شما در چارچوب آن پیش خواهید رفت و چیزهای جدیدی در سایه علم و فرهنگ و افزایش تجربیات خود درک خواهید کرد تا اینکه پدیده‌های جزئی یا کلی تازه‌ای برای ساختن جامعه‌ای که در صدد ساختن آن هستید، کشف کنید. بدین‌گونه، خواهید توانست در جامعه مترقی خود زندگی کنید و ببالید، هر قدر و هر گونه که مایل باشید و هر گاه که بخواهید.

این خلاصه‌ای است از آموزه‌های کلی و فشرده ابعاد اجتماعی اسلام و شکی نیست که این بحث تفصیل بسیار دارد، که امیدوارم موفق شویم در دیدارها و سال‌های آتی، در این مکان‌های آماده، همفکری کنیم و به مباحثات شما جوانان گوش فرا دهیم. بار دیگر از جوانان عضو موسسه دانشجویان مسلمان در داکار تشکر می‌کنم. والسلام علیکم و رحمہ‌الله و برکاتہ.

پی نوشت‌ها:

[۱]. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق، ص ۸.

[۲]. «آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد.» (رحمن، ۷).

[۳]. «آن‌که آفرید و درست‌اندام آفرید و آن‌که اندازه معین کرد. سپس راه نمود.» (اعلی، ۲-۳).

[۴]. «ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. و انسان آن امانت بر دوش گرفت.» (احزاب، ۷۲).

[۵]. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

[۶]. «هر آینه مومنان برادرانند.» (حجرات، ۱۰).

[۷]. کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۸]. «اموال یکدیگر را به ناحق مخورید.» (نساء، ۲۹).

[۹]. «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند، حال آنکه ما روزی آنها را در این زندگی دنیا می‌انسان تقسیم می‌کنیم. و بعضی را به مرتبت، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می‌آورند بهتر است.» (زخرف، ۳۲).

[۱۰]. «فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.» (روم، ۳۰).

[۱۱]. کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۷، ص ۵۱.

[۱۲]. کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۲، ص ۶۶۹.

[۱۳]. «خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.» (رعد، ۱۱).

[۱۴]. «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد.» (روم، ۴۱).

.....

کتاب ادیان در خدمت انسان، صص ۲۰۹-۲۲۸